

« آرش کمانگیر »

شکوفه حماسه‌ها

چندیست که دفتری بر دفترهای جاویدان ادب فارسی افزوده شده .
 این دفتر « آرش کمانگیر » اثر « سیاوش کسرانی » است . پیش از بچاپ
 سیدن « آرش » وصف آنرا از یکی از دوستان خود که با گوینده آن
 دوستی و رفت و آمدی دارد شنیده بودم و از این رو در همان روزهای
 آغاز نشر آنرا خریدم و بشوق و شغف خواندم و بهیچ روی گزاف نیست
 بگویم این منظومه کوچک و کوتاه اما پر مغز و بزرگ‌مایه خون‌مرا
 جوش آورد . من این منظومه را بارها خواندم و هر بار بتاز و بود احساس
 اندیشه سترگی که انگیزه سرودن آن بوده است بیشتر در آمیختم و با جان
 دل دریافتم که در روز کار گل‌های کاغذی و فریبنده با گلی زنده و جاندار
 که بوی دل‌انگیز و روان بخش زندگی از آن بشام میرسد سر و کار
 ارم ، بازها حسی درونی مرا بر آن داشت که فلم برگیرم و شور و شوق
 بود را بر کاغذ بنگارم اما میسر نشد تا آنکه چند روز پیش در لابلای
 ماهنامه بی چشم به عنوان « چند تم باز نشده روی منظومه‌ی آرش
 کمانگیر » افتاد . مقاله‌را از سر تا ته بدقت خواندم و چند بار برای دریافت
 اثره‌های آن به فرهنگ انگلیسی مراجعه کردم . لابد تعجب می‌کنید که
 بگویم فرهنگ انگلیسی ، تعجب ندارد چه این مقاله آمیخته است از فارسی
 انگلیسی همانگونه که منشیان روزگاران پیش ما معجونی از عربی و فارسی
 می‌نوشتند .

مقاله را که خواندم یادم آمد که چندی پیش با یکی از دوستان بر
 پیشرفت ادب معاصر فارسی سخنی داشتیم . دوست من میگفت : بعقیده
 و چه عامل‌هایی میتواند چرخ ادب فارسی امروز را شتابی دهد و به پیش
 براند ؟ گفتم عامل‌های چندی در این کار اثر دارد که بعقیده من منتقد خوب

یکی از آنهاست چه در تاریخ و ادبیات کشورهای پیشرو می بینیم که منتقدان چه نقش برجسته و گرانبهایی در راه پیشرفت نویسندگان و شاعران بازی کرده اند اما نوشته‌هایی مانند مقاله مورد گفتگوی ما نه تنها در کار پیشرفت ادب نقشی ندارد بلکه مانند ریشخند و هزلی است در برابر جریان درست و راستین ادبیات. در باره این مقاله با اصطلاح انتقادی چند نکته میتوان گفت: نخست آنکه نویسنده چنان در کلاف سردرگم لغات دو زبان فارسی و انگلیسی و ترکیبات پیچیده شده است که مجال برای معنی بجانیست برای نمونه بد نیست باین جملات دو زبانی نگاه کنید: «... و خود آفتابی بود برای همه‌ی مه‌های سنگین و آویخته از میان «Legend» های ایران باستان...» «حتی در صورتی که به Form از هم گسیخته و مرده‌ی منظومه‌ی گفتاری «Narrative poem» پناه برد از انسانها و موسسات «Institution» محیطی و روابط متضاد از آنها سخن خواهد گفت. راستی که باید باین فارسی نویسی آفرین گفت: آخر خواننده ماهنامه فارسی چه گناهی کرده است که باید تاوان «دانشجوی زبان انگلیسی» بودن آقای «م. ز» را پردازد. نکته دوم اینکه نویسنده مقاله هنگام نوشتن این با اصطلاح انتقاد عینکی بر چشم داشته که بیگمان شیشه‌های آن از جنس شیشه پنجره برج عاج بوده است. گمان نمیرم نویسنده درد این روزگار و شرایط زمان و مکان و قید و بندهای سخنگویی را بداند و آنگاه تازیانه بر پیکر منظومه آرش بکوبد. کسی که در میان مردم این سرزمین زندگی کند و با دردهای آنان سروکار داشته باشد روشنفکر ما بانه بدیده تحقیر بر مردم نمینگرد و هرگز بخود اجازه نمیدهد که «آرش» را «پهلوان پنبه» بخواند و منظومه آرش کمانگیر راقصه منظومی بداند که «تنها بر بستر کودکان میتوان خواند تا بی شیطنت بخواب روند». تا کسی از معرکه زندگی بدور نمانده باشد نخواهد گفت: «انگار ناظم در قرون میانه میزید» و سرانجام حکم باطل بودن منظومه آرش کمانگیر را از زبان برادرش که در «کلاس پنجم» است صادر نخواهد فرمود.

نکته دیگر اینکه نگارنده مقاله از شدت بزرگواری و روشنفکری گوینده منظومه آرش کمانگیر و «در آمد نویس» آنرا بیاد ناسزا و ریشخند گرفته است که: «گنه مندانی ناظم را صاحب سبک شمرده‌اند» و چنین وانمود کرده است که گویا «ناظم و کمک ناظمش» ادعاهائی نیز در

بارۀ منظومه دارند. باید باین آقای ملمع نویس عرض کنم که نگارنده «سیاوش کسرای» سراینده منظومه آرش کمانگیر را اگرچه از راه آثارش بخوبی میشناسم هرگز بچشم خویش ندیده‌ام و باوی آشنایی ندارم و بخاطر آشنایی سنگ دفاع از کسی را سینه‌نیزنم اما آخر باید از ایشان پرسید که سیاوش در کجا و چه وقت ادعا کرده است و چه ادعایی کرده. آیا خود را حماسه‌سرای بررنگ یا اثرش را حماسه بزرگ نامیده است؟ این دیگران هستند که آرش را در می‌بایند و در چهره افسانه‌یی او خون جوشان این روزگار را در حرکت می‌بینند. این سخنی هم که در آمد نویسنده کتاب گفته است گزافه‌گویی و رفیق ستایی نیست. سخنی است که اگر هم او نمیگفت هر خواننده صاحب‌دردی خود در می‌یافت و چه بهتر که او گفت و زینت بخش آغاز این حماسه‌اش کرد.

حماسه آرش کمانگیر چنانکه نویسنده مقاله می‌پندارد «از افسانه‌های خالی قرون» نیست بلکه حماسه پهلوانی است که در آثار پیشینیان بگشادگی پیرامون جانبازی وی سخن گفته نشده بود. هنر سیاوش در این است که در این روزگار بیکر این پهلوان سرافراز را از گرد فراموشی بیرون کشیده و روح زمان خویش را در آن دمیده است. این آرش که اکنون در منظومه سیاوش می‌بینیم وجودی کهنه و پوسیده و افسانه‌یی نیست بلکه وی را با همان حس و درد مرد روزگار خویش درمی‌یابیم که سر بلند و پرغرور از دامنه البرز فرا میرود تا جان نثار میهن خویش کند.

نگارنده مقاله از خود می‌پرسد: «روزگار ما گرانبار از حماسه است؟» و خود پاسخ میدهد: «من این را زاده توهی میدانم» اما برغم پندار روشنفکر ما بانه نویسنده روزگار ما برآستی گرانبار از حماسه است. لیکن باید از وی پرسید که اگر آرش کمانگیر بر اساس يك افسانه کهن بنظر درآمده است - و او این را عیب اصلی کار سیاوش میدانند - کیست که بر اساس دیگر حماسه‌یی سروده باشد؟ مگر نه آنست که بیشتر نزدیک تمام گویندگان ما کتابهای حماسه کهن را بسان‌خشت‌های گور دور - دور خود چیده‌اند و جفدانه ناله سر میدهند و بار دیگر «جهان و هرچه در آنست» را «سربسرهیج» میدانند؟ سیاوش با هر کس دیگری که بخواهد حماسه روزگار ما را بی‌برده‌پوشی بیان کند چه کند پاسخ را باید جناب «م. - ز.» بدهد.

سخن بد را از آتشید . منظومه کوچکی ولی گرانبار و پر مایه آرش
 کمانگیر در این روزگار آتشی است تابناک که اگر چه سر با آسمان نکشد
 چراغی فرا راه نسل جوان تواند بود و بسان خروشی است مردانه در میان
 گروهی سر بگریبان فرو برده و نفس در سینه فرو خورده و همانند شکوفه‌یی
 است در آغاز بهار حساسه‌های روزگار ما که بیگمان میوه دل‌انگیزی در پی
 خواهد داشت .

پیام نوین - این مقاله چند ماه پیش بدتر مجله رسید و چون محل
 مناسب در شماره‌های گذشته نداشتیم چپاش بتأخیر افتاد . از نویسنده
 عسوزش می‌طلبیم .

تک بیت‌ها

دو پستان تو تا دیدم بخود چون بید لرزیدم
 شوشگاه کمان کردم که پشت سنگرت سرباز خوایدست

دست بر زلفش زدم ، آتش از آن بیرون جهید

اشکم آمد ، گفت : من آتش نشانم ، غم مخور!

گل بچشم باغبان از گاه بی ارزش تر است
 هر هنرمندی گریزان از هنر هایش بود

من قیامت را ندیدم ، پس ز جا بر خیر تا
 قامت را بینم و گویم : قیامت دیده‌ام

(گورگین)